

## مسئله‌ی شر و اخلاقِ خداوند

زهیر باقری نوع‌پرست

گر بر فلکَم دست بُدی چون یزدان،  
برداشتمی من این فلک را ز میان؛  
از نو فلک دگر چنان ساختمی،  
کازاده به کامِ دل رسیدی آسان

خیام

در «مسئله‌ی شر، تعریف و ویژگی‌های خداوند» به پیش‌فرض‌هایی اشاره کردیم که با وجود آنها، شر به «مسئله» تبدیل می‌شود. علاوه بر آنچه رفت و بیشتر معطوف به منشا شر بود، می‌توان به نکاتی پیرامون ما انسانها و نگرشمان به شر هم اشاره کرد. گذشته از اینکه درد و رنج برای ما انسانها نامطلوب است، نگرش کلی ما به زندگی و مفاهیمی که در زندگی به کار می‌گیریم می‌تواند در شدت و ضعف درد و رنجی که تجربه می‌کنیم و تفسیر ما از آنها تاثیر داشته باشد. اگر هدف از زندگی را لذت‌جویی تمام‌قد تعریف کنیم و تمام تلاش ما معطوف به افزایش لذت باشد آنگاه درد و رنج علاوه بر ناملایمی‌هایی که به بار می‌آورند مانعی برای رسیدن به هدف ما در زندگی خواهد بود. ولی اگر هدف ما از زندگی پرورش فضایل و کسب دانش و چنین اموری باشد آنگاه درد و رنج محدود، در راه رسیدن به چنین اهدافی را به عنوان شری ضروری خواهیم پذیرفت. علاوه بر اینکه درد و رنج محدود خود گاهی راه رسیدن به برخی از اهداف ما هستند. به عنوان مثال ورزشکاری که می‌خواهد عضلات خود را به منظوری بخصوص بهبوداند باید در تمرینات ورزشی خود درد را تحمل کند و از رژیم غذایی رنج‌آوری پیروی کند و غیره. فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های بخصوص نیز رابطه‌های متفاوتی با درد و رنج برقرار می‌کنند. ممکن است در فرهنگ یا خرده‌فرهنگی حساسیت زیاد به درد و رنج نشان از ناتوانی و ضعف باشد در حالی که در فرهنگی دیگر حساسیت زیاد به درد و رنج نشان دهنده‌ی روحی لطیف و جزئی‌نگر باشد. چنین بررسی‌هایی همگی لازمند و نگرش ما به نقش مفاهیم، نگرش، تصورات و فرهنگ بر درد و رنج را غنا می‌بخشند. ولی هیچ یک از چنین بررسی‌هایی نمی‌تواند «مسئله‌ی شر» را حل کند. چنان که در مطالب پیشین هم شرح داده شد شری که ما در دنیای خود با آن مواجهیم بسیار گسترده‌تر و فجیع‌تر از آنی است که با چنین ملاحظاتی بتوان آن را توجیه کرد.

### تئودیسسه به مثابه‌ی شری اخلاقی

تئودیسسه<sup>۱</sup> به تلاش برای پاسخ به این پرسش گفته می‌شود که چگونه ممکن است برغم وجود خداوندی همه‌چیزدان، همه‌کار توان و خیرمطلق شر وجود داشته باشد. تئودیسسه تنها در حالتی ممکن است که پیش‌فرض ما بر این باشد که برغم وجود خداوندی همه‌چیزدان، همه‌کار توان و خیرمطلق، شر وجود داشته باشد. هنگامی که به تئودیسسه‌های متفاوت، یعنی توجیه‌هایی که برای وجود شر برغم وجود خداوندی همه‌چیزدان، همه‌کار توان و خیرمطلق، ارائه می‌شود می‌نگریم متوجه نوعی «کوراخلاقی» می‌شویم.<sup>۲</sup> افرادی که به دنبال توجیه شر هستند، هرچند ممکن است در زندگی شخصی خود انسان‌های بسیار اخلاق مدار و نیکی هم باشند، ولی با توجیه شر انسانهایی بی‌رحم و بی‌توجه به درد و رنج بشر به نظر می‌رسند. درست است که برای محافظت از فلج اطفال باید درد واکسن را تحمل کرد و درد وارد شده به عضلات در ورزش برای ورزیده شدن ضروری است ولی استفاده

<sup>۱</sup> تئودیسسه از دو واژه یونانی (theos) به معنای خداوند و (dike) به معنای عدالت تشکیل شده است.  
<sup>۲</sup> تئودیسسه‌ها در «مسئله‌ی شر» بررسی شده‌اند.

از این گونه مثال‌ها و تعمیم آن به کلیت زندگی انسان، به شکل‌گیری نگرشی مهرگش می‌انجامد. تلاش برای توجیه ظلم و ستم وارد شده به انسان‌های بی‌شمار و کشتار زجرآور و شکنجه‌ی آنها در طول تاریخ، درد و رنج کودکان و آسیب‌های ناشی از شرهای طبیعی، انسان را – هرچند موقت – از دایره‌ی اخلاق خارج می‌کند و ممکن است در توان همدردی ما با آنها بی‌کسی که در معرض شر بوده‌اند خلل ایجاد می‌کند.

از آنجا که توجیه شر معطوف به نتیجه‌ای خیر ولی نامعلوم در آینده است تنها نگرش‌های نتیجه‌گرا به اخلاق با ارائه‌ی توجیه برای شر قابل جمع‌اند. یعنی رویکردهایی که نتیجه‌ی یک عمل یا اعمال را عامل تعیین خوب و بدی می‌دانند. رویکرد فایده‌گرایی از جمله رویکردهای معروف نتیجه‌گرا در اخلاق است. رویکردهای نتیجه‌گرا به تجربه‌ی درد و رنج و مواجهه‌ی انسان با آن بی‌توجه‌اند و معطوف به نوعی حساب و کتاب دیوانی، پیرامون نتایج اعمال و رویدادهای متفاوت‌اند. ولی حتی اگر به رویکردهای نتیجه‌گرا هم قائل باشیم، چگونه خیری قرار است از «چنین فجایی» حاصل شود و آن خیر چیست که چنین نگرش ابزاری‌ای به بشر را توجیه خواهد کرد؟ تلاش برای توجیه شر، خواسته یا ناخواسته تلاشی در راستای کم‌رنگ کردن یا نادیده گرفتن اخلاق و حساسیت اخلاقی است. اگر به تئودیسسه‌های مشهور تاریخ هم بنگریم متوجه «کوراخلاق»، «بی‌تفاوتی به درد و رنج»، و حتی «سنگدلی» مواضع اتخاذ شده خواهیم شد. در نوشته‌های پیشین به برخی از تئودیسسه‌ها اشاره شد، بنابراین، از تکرار آنها می‌پرهیزم و فقط به تئودیسسه‌ی ایرنئوس اشاره کوتاهی می‌کنم. ایرنئوس<sup>۳</sup> از اولین متکلمان مسیحی که به طرح تئودیسسه پرداخته بر این باور بود که زندگی بشر سفری است که در آن شرایط روش و نمو روحی او فراهم می‌شود تا در نهایت خدایی و خدایگون شود. انسانها به همین منظور ناکامل و نابالغ آفریده شده‌اند تا بتوانند به آن کمالی که مد نظر خداوند بوده برسند. شرهای اخلاقی از نظر او نتیجه‌ی سواستفاده بشر از اراده‌ی آزاد است و شرهای طبیعی نیز به منظور فراهم کردن شرایط خودسازی توسط انسان‌هاست. در متن «مسئله‌ی شر» به شرهای طبیعی و اخلاقی پرداخته‌ام و در اینجا دیگر بدان نمی‌پردازم. همانطور که مشخص است در تئودیسسه‌ی ایرنئوس، که بر رویکرد افرادی همچون جان هیک و شلایرماخر هم تاثیر گذاشته است، شر با «ساخته شدن شخصیت» و «الهی شدن» توجیه می‌شود. تا جایی که می‌دانیم «بشریت» شخصیتی ندارد که ساخته شود و این فردِ بشر هستند که شخصیتی دارند. موارد بسیاری زیادی از شر در طول تاریخ وجود دارد که به ساخته شدن شخصیت منتهی نشده و نشان از بیهودگی شر وارد شده دارند. علاوه بر این نکته، در نگرش ایرنئوس حساسیت لازم اخلاقی به درد و رنج بشر مشاهده نمی‌شود. اگر کسی مدعی باشد که سازندگی و خدایی شدن از اهداف زندگی ما در این دنیاست، باید پرسید چرا جهانی بهتر و کمتر فاجعه‌بار آفریده نشد تا ما در آن مشغول به سازندگی و خدایگون شویم؟

<sup>۳</sup> آنچه از ایرنئوس نقل می‌شود از این متن برگرفته شده است

Van Woudenberg, R. (2013). A brief history of theodicy. *The Blackwell Companion to the Problem of Evil*, 175-191.

معضل اخلاقی تئودیسسه غیرقابل انکار است و می‌توان خود «تئودیسسه» را به عنوان شری اخلاقی مطرح کرد که در آن انسان‌هایی دارای «اراده‌ی آزاد» و صاحب خرد و احساسات تلاش خود را معطوف به توجیه شر می‌کنند. برخی، همچون فیلیپس، طرح تئودیسسه را شری مضاعف دانسته که بر شرهای موجود در جهان می‌افزاید.<sup>۴</sup> رویکرد فیلیپس و برخی دیگر از فیلسوفان که رویکردی مشابه او اتخاذ کرده‌اند به «آنتی‌تئودیسسه» مشهور است.<sup>۵</sup>

فیلیپس خداناباور نیست و مخالفت او با توجیه شر از روی خداناباوری نیست. او با رویکردی ویتگنشتاینی، طرح تئودیسسه را اشتباه برمی‌شمارد. رویکرد ویتگنشتاینی به دستکم برخی از پرسش‌های فلسفی چنین است که به جای پذیرفتن پیشفرضهای موجود در پرسش و تلاش برای ارائه‌ی پاسخ به آن، تلاش می‌شود پیش‌فرض‌های موجود در پرسش مشخص شوند و با زیرسوال بردن این پیش‌فرضها یا نشان دادن سوتفاهم در آنها، نادرستی پرسش مشخص شود. بدین شکل شما به پرسش پاسخ نمی‌دهید بلکه آن را زیر سوال می‌برید. در مواجهه با این پرسش که چگونه ممکن است برغم وجود خداوندی همه‌چیزدان، همه‌کارتوان و خیرمطلق، شر وجود داشته باشد افراد متفاوتی پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند. این افراد پذیرفته‌اند خداوندی با چنان مشخصاتی وجود دارد و سپس به دنبال یافتن توجیهی برای وجود شر هستند. همانطور که گفته شد تلاش برای ارائه‌ی تئودیسسه شخص را به ورطه‌ی کوراخلاقی و سنگدلی سوق می‌دهد. علاوه بر این مشکل اخلاقی، تئودیسسه بر تعریف مشخصی از خداوند استوار است که به لحاظ الهیاتی مورد توافق نیست. در همین راستا می‌توان گفت، افرادی که در پی تئودیسسه‌پردازی‌اند ابتدا باید مشخص کنند تعریف و تصورشان از خداوند قابل دفاع است یا خیر، چرا که باور به خدایی نامنسجم و غیرقابل دفاع و توجیه شر بر اساس باور به چنین خدایی ضایعه‌ای اخلاقی و عقلانی است. در متن پیشین، به پرسش‌هایی پیرامون تعریف و ویژگی‌های خداوند پرداختم و در این متن می‌خواهم به «اخلاق خداوند» اشاراتی کنم.

## اخلاق خداوند

چنان که در [اتیفرون](#) مطرح شده، خداوند نمی‌تواند هر حکمی کند و دستورهای او با معیار مستقل خوبی قابل سنجش‌اند. بنابراین، در صورتی که خداوندی خوب وجود داشته باشد دستورات او از دایره‌ی خوبی‌ها خارج نخواهد شد و اگر خداوندی وجود داشته باشد که دستورات او از دایره‌ی خوبی‌ها خارج شود، خداوند خوبی نیست. ولی آیا طرح مسئله‌ی اتیفرون بر این پیشفرض استوار نیست که میان اخلاق ما و اخلاق خداوند اشتراکی برقرار است؟ ما انسانها تجاوز جنسی، دزدی و قتل و غارت را نامطلوب برمی‌شماریم ولی آیا اگر خداوندی وجود داشته باشد او هم این موارد را نامطلوب خواهد شمرد؟ مشخص است که اگر خداوند را فاقد جسم تعریف کنیم برخی از این اعمال را نمی‌تواند انجام دهد، به عنوان مثال تجاوز جنسی. در نتیجه هنگامی که از

<sup>۴</sup>Phillips, D. Z. (2004). The problem of evil and the problem of God.

<sup>۵</sup> اصطلاح آنتی‌تئودیسسه توسط نویسنده این مقاله ابداع شده و در این نوشتار به شرح کلی آن پرداخته است:

Betenson, T. (2016). Anti-Theodicy. *Philosophy Compass*, 11(1), 56-65.

«اشتراک اخلاقی» سخن می‌گوییم باید منظور ما مشخص باشد. مثلا در این حالت خداوند بر چه اساسی تجاوز جنسی را برای انسان‌ها نامطلوب برخواهد شمرد؟ آیا منظور از «اشتراک اخلاقی» این است که همه‌ی خوب و بدهای ما و خدایان مشترک است و خداوند تنها در بری بودن از آن بدی‌ها و آغشته بودن به آن خوبی‌ها کمال یافته و ما انسان‌ها کمال نیافته‌ایم؟ اگر اخلاق خداوند چنین باشد، با توجه به بررسی‌هایی که در متن‌های پیشین کردیم و اینجا دیگر به تکرار آنها نخواهم پرداخت، به نظر می‌رسد شر به مسئله‌ای غیرقابل حل تبدیل خواهد شد. اگر هم خداوند حساسیت اخلاقی نداشته باشد، آنگاه شر دیگر مسئله نیست. ولی اگر اخلاق خداوند متفاوت از اخلاق انسان باشد چه؟

برای فهم «اخلاق متفاوت» می‌توانیم به تفاوت‌های اخلاقی در سطح فرهنگ‌ها و افراد متفاوت نگاهی کنیم. برخی انسان‌ها در طول تاریخ یکدیگر را به عنوان غذا شکار کرده و تناول کرده‌اند، برخی از انسان‌ها بر این باور بوده‌اند که گروهی دیگر از انسان‌ها را می‌توان به بردگی گرفت، برخی بر این باور بوده‌اند که می‌توان کودک نوزاد خود را زنده به گور کرد، برخی بر این باورند که کشتن هیچ حیوانی برای خوردن گوشت آن مجاز نیست، برخی به برابری همه انسانها فارغ از جنسیت و نژاد و عقایدشان باور دارند و برخی هر گونه خشونت نسبت به کودکان را محکوم می‌کنند. اگر من قائل به این باشم که می‌توان گوشت همه جانداران اعم از انسان را خورد، اخلاق متفاوتی نسبت به افرادی خواهم داشت که خوردن گوشت هیچ جاندار را مجاز بر نمی‌شمارند. اگر من با فردی که اخلاق متفاوتی دارد مواجه شوم، ممکن است ابتدا یکدیگر را درک نکنیم ولی اگر به شرح دلایل خود بپردازیم این «امکان» وجود دارد که بتوانیم به توافق برسیم کدام یک از این دو نوع عادت غذایی خوب و کدام بد است و یا کدامیک بهتر است. مثلا ممکن است آن شخص به من بگوید برای اینکه سیر شوی، از غذای خوشمزه لذت ببری و نیازهای بدنت را برآورده کنی نیازی نیست انسان و دیگر جانداران را شکار کنی یا ممکن است به درد و رنج جانداران اشاره کند و سعی کند به من بفهماند که راههای بهتری برای تهیه غذا وجود دارد. در عین حال ممکن است من به لذت شکار بخصوص شکار انسان و خوشمزگی گوشت او اشاره کنم و سعی کنم دلایل خودم را برای برتری عادت غذایی خودم به او بقبولانم. اشتراکاتی کلی مانند توانایی ارائه‌ی دلیل، داشتن احساسات و دیگر مناسبات انسانی باعث می‌شود مواضع اخلاقی ما قابل فهم و حتی قابل حل باشند. ولی آیا در مورد خداوند هم می‌توان همین را گفت؟ اشتراک اخلاقی ما با خداوند تنها در صورتی ممکن است که اشتراکاتی دیگری برقرار باشد. البته همانطور که پیشتر هم در چند متن گذشته عنوان شد کسی نمی‌داند اگر خدایی وجود دارد چه ویژگی‌هایی دارد، ولی اگر بخواهیم فرض بگیریم خداوندی وجود دارد و علاوه بر اینکه نوعی اخلاق دارد آن اخلاق با اخلاق ما انسانها اشتراک دارد، چه ویژگی‌هایی باید برای او پیشفرض بگیریم؟ آیا خداوند نباید عقلی مشابه انسانها (و لو کامل‌تر) و احساساتی مشابه انسان‌ها (و لو بی‌نقص‌تر) داشته باشد تا بتوان از اشتراک اخلاقی میان ما و خداوند سخن گفت؟ ولی اگر چنین باشد شر به مسئله‌ای غیرقابل حل تبدیل خواهد شد یا به عبارت دیگر دلیلی ندارد تصور کنیم چنین خدایی با وجود شر قابل جمع است. در واقع، مسئله‌ی شر ما را بر آن خواهد داشت تا اشتراک اخلاقی میان ما و خدیان را زیرسوال ببریم و وجود خدایانی را که با ما

اشتراک اخلاقی دارند، زیرسوال ببریم. در این صورت دیگر نمی‌توان گفت خداوندی اگر وجود دارد، «خیر مطلق» است چرا که ما تنها در صورتی می‌توانیم صفت «خیر مطلق» را به او اعطا کنیم که اشتراکی میان ما و خداوند وجود داشته باشد تا بر آن اساس او را به لحاظ اخلاقی داوری کنیم و بگوییم «خیر مطلق» است. و اگر نتوانیم بگوییم خداوند خیر مطلق است، چه به این دلیل که خداوندی وجود ندارد و چه به این دلیل که اگر وجود دارد واجد این ویژگی اخلاقی نیست، آنگاه شر دیگر مسئله نیست. همانطور که گفته شد، شر تنها در صورتی مسئله است که خداوند سه ویژگی همه‌چیزدانی، همه‌کارتوانی و خیر مطلق بودن را داشته باشد.

آیا مراجعه به کتابهای مقدس ادیان می‌تواند در فهم اخلاق خدایان به ما کمک کند؟ بدین منظور باید همه این کتابها را بررسی کرد تا بتوان پاسخی به این پرسش داد. ولی من در اینجا تنها به کتاب مقدس - که شامل عهد جدید و عهد عتیق می‌شود - نگاهی خواهیم انداخت و پاسخی هم که به این پرسش در پس چنین بررسی‌ای می‌دهم محدود به همین کتاب خواهد بود.

### اخلاق خداوند در کتاب مقدس

در مسیحیت، خداوند مظهر مهر و عشق در نظر گرفته می‌شود. چگونه باید این «عشق» و «مهر» را فهمید؟ آیا عشق و مهر خداوند همچون عشق و مهر انسان، ولی کامل‌تر است؟ عشق انواع و اقسامی دارد، عشق نوجوانی به ستاره‌ی سینما، عشق اروتیک دو انسان نسبت به هم، عشق پدر و مادر به فرزند، عشق به میهن و... از این میان، در مسیحیت، عشق پدر به فرزند به عشق خداوند به انسان نزدیک‌تر است. در چنین عشقی، «محافظت» در برابر آسیب‌ها به عنوان عنصر مهمی شناخته می‌شود. ولی چنان که کرلی طرح می‌کند در کتاب مقدس «خداوند به نسل‌کشی، قربانی کردن کودک امر می‌کند و برده‌داری و تجاوز جنسی را مجاز برمی‌شمارد».<sup>۶</sup> او با بررسی مواردی متعدد در کتاب مقدس برای هر یک از این موارد مثال‌هایی می‌آورد که در اینجا تنها به چند مورد به صورت گذرا اشاره می‌کنم، در صورتی که مایل باشید می‌توانید به اصل مقاله برای دیگر مثال‌ها مراجعه کنید. دستور خداوند در این کتاب، به بردگی گرفتن اسیرهای جنگی دشمنان و یا قتل آنها و مالکیت زنان لشکر شکست خورده برای لشکر پیروز را مشروعیت بخشیده و کرلی در مقاله خود این را از مصداق‌های امر به بردگی و تجاوز برمی‌شمارد. تعریف تجاوز جنسی، رابطه‌ی جنسی‌ای است که در آن طرفین توافق نداشته باشند و طبق آموزه‌های کتاب مقدس می‌توان با زنان لشکر شکست خورده بدون توافق ازدواج کرد و رابطه جنسی برقرار کرد. هنگامی که بنی‌اسرائیل می‌خواستند خدایی غیر از خداوند را بپرستند آنها را تهدید می‌کند که اگر چنین کنند مجبورشان می‌کند گوشت پسران و دختران خود را بخورند. کرلی می‌گوید خداوند کتاب مقدس حتی آدم‌خواری را هم به عنوان مرز اخلاق نمی‌شناسد. در مواجهه با چنین دستوراتی، نمی‌توان به توجیه متداول «حتما خیری در این امور هست» یا «خیری بزرگتر در پس این سخنان نهفته است» روی آورد. اگر خداوندی دستور به

تجاوز و نسل‌کشی بدهد، یعنی به اصول اخلاقی پایبند نیست، و گذشته از نگاه ابزاری به انسان در این روایتها، بر چه اساس باید باور کرد که چنین خدایی به خیری بزرگتر قائل است و یا در حال اجرای خیر بزرگتری است؟ توجیه متداول دیگری که در آن عنوان می‌شود این مسائل فراتر از فهم ماست نیز در این جا کارساز نیست. اگر کسی بر این باور است که تجاوز جنسی و نسل‌کشی با معرفی هدف و غایتی قابل توجیه‌اند، آنگاه می‌تواند بگوید از آنجا که ما کلیت واقعیت را نمی‌دانیم پس این ماجرا از فهم ما فراتر است. ولی بعید است عقل سلیمی حاضر باشد چنین اعمالی را با هدف و غایتی قابل توجیه بداند. تجاوز جنسی به خودی خود بد است و هیچ نوع هدف و غایتی توان توجیه آن را ندارد. اگر کسی بپذیرد که چنین اعمالی تحت هیچ شرایطی توجیه نمی‌شوند، دیگر مهم نیست کل ماجرا را بدانیم یا ندانیم و چنین اعمالی در هر صورت محکوم خواهند بود.

در مواجهه با چنین دستوراتی در کتاب مقدس، چند راه پیش روی ماست. یا باید به این نتیجه برسیم که خداوند کتاب مقدس خداوند خوبی نیست و مظهر عشق و مهر نیست و از این رو دستور به چنین اعمالی می‌دهد. یا باید به این نتیجه برسیم که خداوند کتاب مقدس، خداوندی بد بلکه نیست تنها اخلاقی با ما متفاوت است. در این حالت ولی دیگر نمی‌توان به شکل معناداری «خیر مطلق» یا «مهربان» بودن را به عنوان ویژگی‌های او برشمرد. چرا که وجودی «خیر مطلق» یا «مهربان» دستور به تجاوز و نسل‌کشی نمی‌دهد. اگر بخواهیم بر «خیر مطلق» بودن یا «مهربان» بودن خداوند برغم چنین توصیفات در کتاب مقدس تاکید کنیم تنها راهی که باقی می‌ماند زیرسوال بردن اعتبار این کتاب است.